حد فاصل معرفت به اهلبیت علیه‌السلام و غلو

شاگرد ۲: در رابطه با اهلبیت علیهم السلام هم همینطور است؟ یعنی صفات، به آنها درجه نمی دهد، بلکه صفاتی مانند علم و عصمت و ... از ذات آنها نشأ می‌شود. نه اینکه آنها متصف به این صفات شوند. در این صورت، صفات از آنها بالاتر می‌شوند.

استاد: ببینید در مطالب لطیف معارفی، باید خیلی سعی کنیم که علی العمیا جلو نرویم. یعنی خود اهل البیت علیه‌السلام را اینکه جزو غلات شویم، پرهیز داده‌اند. غلات یعنی چه؟! یعنی چیزی را نمی‌دانند به سیم آخر می‌زنند. در اینجا باید مواظب باشیم؛ یعنی می‌بینیم یک چیزی را می فهمیم که طبق ضوابط است و منافاتی با محکمات ندارد و بلکه در مسیر آنها است. اما شاید همین بیان را دیگری نتواند بفهمد. یعنی اگر همین عبارت برای دیگری مطرح شود، به وادی غلو می‌رود. لذا اصل بر پرهیز از جاهایی است که مظنه غلو است. الا جایی که مثل خورشید به‌صورت واضح می‌بینیم که این مطلب معرفتی چیست و با هیچ ضابطه‌ای هم منافاتی ندارد.

به نظرم در همین کتاب توحید صدوق، روایتی از فتح بن یزید جرجانی[1] هست که به نظرم از امام هادی علیه السلام سؤالاتی می‌کند. خیلی روایت عالی‌ای است. وقتی صحبت می‌شود که «انّه تعالی لایوصف»، در ادامه حضرت علیه السلام می‌فرمایند: ما اهلبیت و اولیای خدا هم، توصیف نمی‌شویم. بعد جلوتر بردند و فرمودند: «انّ‌المومن لایوصف». در آن روایت هست. شوخی نیست. ولی اینها برای من قاصر العقل که محضر شما بی ادبی می‌کنم، فاصله دارد. ولی هر کسی روی اینها تأمل کرد و فهمید، خود فهمش باید روی محکمات جلو برود و به وادی غلو کشیده نشود. بعد از اینکه درست فهمید، در القاء و نقل به دیگران خیلی دقت کند. یعنی کاری نکند که دیگران به اشتباه بیافتند. «من کسر مومنا فعلیه جبره»[2]؛ اگر چیزی بگویی که مؤمن تاب آن را ندارد [باید جبران نماید] ...؛ اتفاقا همین «من کسر مومنا» در کافی شریف[3]، برای معارف است؛ حضرت علیه السلام فرمودند: ایمان ده درجه دارد. آنچه که در درجه‌ی هشتم است، تاب نهم را ندارد. کسی که در درجه‌ی نهم است، حق ندارد درجه‌ی خودش را برد درجه‌ی هشتم تحمیل کند. لذا فرمودند اگر این کار را بکند، «کسره»؛ آن بردار ایمانی را شکسته است «و من کسر مومنا فعلیه جبره»؛ جبران آن بر عهده‌ی خودش است.

شاگرد: در توحید صدوق در روایتی دارد: « عن فتح بن يزيد الجرجاني ، قال : كتبت إلى أبي الحسن الرضا عليه‌السلام ...».

استاد: به نظرم روی حساب شواهد روشن‌تری چون به امام هادی علیه‌السلام هم ابن الرضا علیه السلام گفته می شده است. لذا احتمال دارد که فتح بن یزید و مناسبتهای او، به امام هادی علیه السلام انسب باشد. در روایتی دیگر، ابی الحسن الثالث دارد که منحصراً امام هادی علیه‌السلام است.

آن روایت جای خودش باشد. چون مباحثه‌ی حدیث است، مراجعه به آن با خودتان. ما خیلی توفیق ندا‌شتیم که وقتی در جاهای مختلف یک حدیث ذکر می‌شود، سریع به‌دنبال آن برویم. این‌که مکرر خدمت شما می‌گوییم برای این است که فقط خدای متعال می‌داند که وقتی محصل به هرچی برخورد کرد، مراجعه کند، چه برکتی در آن هست. این‌که آدم پی چیزی را بگیرد. یکی - دو مورد را قبلاً خدمت شما گفتم. حدیث‌هایی بود که یکی محضر حاج آقا گفت. ما دنبال آن را گرفتیم و دیدیم چه چیزهای خوبی دارد. یکی آن حدیث اطباق سبعه بود که برای یونس بن ظبیان[4] بود. منظور، می بینید روایتی را در مجلسی می‌گویند و وقتی دنبالش می‌روید، می‌بینید چه احادیثی است که حیف است انسان ندانند و حیف‌تر این است که آن‌ها را نفهمد.

---

[1]. همان، ص ۶۲.

[2]. شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۴۴۷.

[3]. شیخ کلینی، الکافي، ج ۲، ص ۴۴.

[4]. ابن عقده‌ی کوفی، فضائل امیرالمومنین علیه السلام، ص ۱۶۴.

بازبینی #2
ایجاد شده 7 فوریه 2024 17:18:36 توسط ... .
به روزرسانی شده 10 فوریه 2024 13:26:33 توسط ... .